

مرد

ترس در کاخ سفید

● پس از اینکه دونالد ترامپ به مقام ریاست‌جمهوری آمریکا رسید، کتاب‌های بسیاری درباره او در سراسر جهان نوشته شد. بازار نشر کتاب‌های فارسی نیز از این قافله عقب نماند و در یک سال گذشته چندین کتاب درباره ترامپ به فارسی تالیف و ترجمه شد. در این میان برخی کتاب‌ها صدای ترامپ را هم درآورد؛ از جمله می‌توان به کتاب «ترس: ترامپ در کاخ سفید» اشاره کرد که به‌تازگی با ترجمه میلاد فشتمی و به همت نشر اختران منتشر شده است. از این کتاب دو ترجمه دیگر هم به فارسی موجود است: «وحشت» با ترجمه علی سلامی (انتشارات مهراندیش) و «ترس» با ترجمه کیوان سپهری (انتشارات نخل). کتاب حاضر را روزنامه‌نگار برجسته آمریکایی باب وودوارد در ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۸ منتشر کرد. وودوارد با شرح مستندی که از دولت ترامپ ارائه می‌دهد، برای نخستین‌بار واقعیت‌هایی را بیان می‌کند که تا پیش از انتشار این کتاب در جایی مطرح نشده بود. کتاب بر اساس صدها ساعت مصاحبه و همچنین اسناد دولتی و خصوصی نوشته شده است.

ماجرا از این قرار است که در اوایل ماه سپتامبر و در هشتمین ماه ریاست‌جمهوری ترامپ گری کوهن، رئیس سابق شرکت گلدمن‌ساکس و مشاور عالی اقتصادی رئیس‌جمهور، وارد دفتر محل کار ترامپ در کاخ سفید می‌شود. آن روز روز میز ترامپ پیش‌نویس نامه‌ای تک‌برگ قرار داشت که خطاب به رئیس‌جمهور کره‌جنوبی نوشته و در آن به لغو پیمان تجارت آزاد آمریکا و کره‌جنوبی اشاره شده بود. کوهن وحشت‌زده می‌شود چون این پیمان سنگ‌بنای یک رابطه اقتصادی، یک اتحاد نظامی و از همه مهم‌تر عملیات‌ها و توانمندی‌های اطلاعاتی فوق‌سری محسوب می‌شد. کوهن نمی‌توانست باور کند که ترامپ می‌خواهد ریسک از دست‌دادن منابع اطلاعاتی حیاتی برای امنیت ملی کشور را به جان بخرد. البته ریشه این تصمیم در خشم ترامپ از این موضوع بود که توازن مبادلات سالانه دو کشور ۱۸ میلیارد دلار به سود کره‌جنوبی بود و ایالات متحده سالانه ۳٫۵ میلیارد دلار صرف استقرار نیروهای نظامی‌اش در خاک این کشور می‌کرد. علی‌رغم گزارش‌هایی که تقریباً هر روز از اختلاف درونی و هرج‌ومرج در کاخ سفید منتشر می‌شد، مردم نمی‌دانستند که شرایط داخلی آنجا واقعا تا چه حد بد بود. ترامپ مرتب در حال تغییر نظر بود و به‌ندرت بر تصمیمش استوار می‌ماند. کوهن نگران از اینکه مبادا ترامپ این نامه را امضا کند، پیش‌نویس نامه را از روی میز کار رئیس‌جمهور برمی‌دارد و آن را به پوشه‌ای آبی‌رنگ می‌گذارد که روی آن نوشته شده بود: «نگهداری شود». جالب توجه آنکه ترامپ هرگز متوجه گمشدن نامه نگشت. بعدها سندهای مشابه دیگری را هم کوهن به همراه پوتر، دبیر ستاد کارکنان کاخ سفید و هماهنگ‌کننده تشریفات اداری و نامه‌نگاری‌های رئیس‌جمهور، از جلوی چشم ترامپ دور کردند و تلاش می‌کردند تا تصمیم‌هایی که آنها را ناگهانی‌ترین و خطرناک‌ترین تصمیم‌های ترامپ می‌دانستند، جلوگیری کنند. چندان که گاهی وقتی یک پیش‌نویس روی میز ترامپ بود و او قصد مطالعه‌اش را داشت کوهن به‌شوقی آن را از روی میز می‌کشید و ترامپ هم آن را فراموش می‌کرد. اما اگر روی میز کارش باقی می‌ماند، آن را امضا می‌کرد.

اگرچه ترامپ هرگز به نامه گمشده پنجم سپتامبر اشاره‌ای نکرد اما فراموش نکرد که در رابطه با پیمان تجارت آزاد چهار می‌خواست انجام دهد. بعدها در یکی از جلسات بحث داغی درباره توافق‌نامه با کره‌جنوبی در گرفت، ترامپ در آن جلسه می‌گوید: «برام مهم نیست، دیگه از این بحث‌ها خسته شدم. دیگه نمی‌خوام در موردش چیزی بشنوم. ما از پیمان تجارت آزاد با کره‌جنوبی خارج می‌شویم» و شروع به انشای متن نامه‌ای می‌کند که قصد داشت آن را ارسال کند. جرد کوشنر، داماد ترامپ، سخنان را کاملاً جدی می‌گیرد و شروع به نگارش جملات ترامپ می‌کند. ترامپ دستور می‌دهد نامه را تمام کند و برای امضا به او تحویل دهد. کش‌وقوس‌ها همچنان ادامه می‌یابد و کوهن و پوتر باز در حال کارشکنی بودند ولی ترامپ سخت پیگیر داستان بود. سرانجام کوهن با وزیر دفاع، جیمز متیس، نزد ترامپ می‌رود تا نظر او را عوض کنند. او می‌گوید: «تجهیزات نظامی و اطلاعاتی آمریکا در خاک کره‌جنوبی پایه اصلی توانایی ما برای دفاع از خود در مقابل کره‌شمالی است، خواهش می‌کنم از پیمان خارج نشوید». ترامپ می‌گوید: «چرا باید سالانه یک میلیارد دلار هزینه صرف سامانه ضدموشک‌های بالستیک در خاک کره‌جنوبی کنیم؟» متیس می‌گوید: «ما –این کار را برای کره‌جنوبی نمی‌کنیم- ما به کره‌جنوبی کمک می‌کنیم، چون این به خودمان کمک می‌کند». ترامپ به‌نظر متقاعد می‌شود، اما گویا در لحظه، حقیقت این بود که آمریکا درگیر حرف‌ها و اعمال یک رهبر پیش‌بینی‌ناپذیر شده بود و اعضای ستاد کارکنانش دست در دست هم داده بودند تا از آنچه آن را خطرناک‌ترین تصمیم‌های ناگهانی ترامپ می‌دانستند، جلوگیری کنند. آنچه در این کتاب خواهید خواند، ادامه این داستان است.

ترس:
ترامپ در کاخ سفید
باب وودوارد
ترجمه: میلاد فشتمی
ناشر : اختران
قیمت: ۵۵۰۰۰ تومان

گروه اندیشه: نشست «رفع موانع توسعه اجتماعی-اقتصادی: اعتراض یا اصلاح» شنبه ۱۳ بهمن‌ماه در گالری «آ» برگزار شد. در این نشست فریبرز رئیس‌دانا اقتصاددان و نویسنده درباره رویکرد اقتصادی به مقوله «توسعه» سخنرانی کرد. او درباره راه توسعه مطلوب در ایران بحث کرد، موانع آن را برشمرد و در ادامه به راه‌های مقابله با موانع توسعه همچون دستکاری، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، اعتراض، اصلاح تربیجی، خروج، گام‌های رادیکال و غیره پرداخت. آنچه در ادامه می‌خوانید گزیده سخنرانی رئیس‌دانا در این نشست است.

■ ■ ■

معنای توسعه چیست؟ توسعه در قالب اقتصاد یعنی ایجاد توانمندی برای رشد و رفاه اجتماعی و اقتصادی، پتانسیل‌ها و توانایی‌هایی که قادر به ایجاد رشد باشند. اما رشد یک پدیده قابل اندازه‌گیری است. توسعه قابل اندازه‌گیری است ولی رشد خصلست کاملاً کمی دارد. توسعه هم جنبه‌های کمی و هم کیفی دارد. اما رشد با کمیت‌های مشخص سروکار دارد. مثلاً تولید ناخالص داخلی (GDP) می‌تواند رشد مثبت یا منفی داشته باشد. حتما شنیده‌اید که دولت طی دو سه سال اخیر مدام از رشدهای مثبت و مخالفان از رشدهای منفی صحبت می‌کنند. توسعه در این مورد عبارت است از زیرساخت‌ها، روابط اجتماعی، مدیریت، امکانات اجتماعی و فرهنگی و غیره که زمینه را برای رشد فراهم می‌کند. در اقتصاد صنعتی غرب مثل آلمان طرح‌های توسعه چندان ملموس نیست و به دنبال رشدند چون زیرساخت‌های توسعه را دارند. ولی در یک کشور کم‌توسعه‌یافته بحث توسعه عمیق‌تر و جدی‌تر است چون باید زیرساخت‌ها را بسازد تا بتواند به سمت رشد حرکت کند.

رشد می‌تواند بادوام باشد یا گذرا، اما توسعه باید بادوام و ماندگار باشد. رشد می‌تواند نوسانی باشد، مثلاً طی چند سال نرخ رشد تولید ناخالص داخلی ایران مثبت و دورقمی بود. رشد دورقمی برای اقتصادها بسیار کمیاب است. در اقتصادهایی که مدت‌ها رشد ثابتی دارند رسیدن به عدد دورقمی کار دشواری می‌شود. اینکه می‌گویند اکنون رشد چین به شش، هفت درصد رسیده و قبلاً ۱۲٫۱ درصد بود تا حدی طبیع است. عدد ۲۰۰ وقتی ۱۰ درصد رشد کند ۲۰ واحد باید اضافه شود ولی عدد ۱۰۰۰ وقتی می‌خواهد ۱۰ درصد رشد کند ۱۰۰ واحد باید به آن اضافه شود. آن ۲۰ و ۱۰۰ واحد نیروهای متفاوتی را بسیج می‌کنند و به دنبال خودشان می‌کشاند. بنابراین طبیعی است که وقتی سطح اقتصاد بالا می‌آید نرخ رشد اندکی کند شود. این را نباید کاملاً به حساب شکست آن اقتصاد بگذاریم، هرچند مقداری از آن را هم می‌توان به حساب شکست گذاشت و اینکه چین به هدف‌هایش نرسیده.

توسعه بادوام وماندگار

وضع بادوام (stable state) با وضع ماندگار (steady state) فرق دارد. در وضع بادوام یک پدیده اقتصادی سر جایش باقی می‌ماند. در وضع ماندگار به تدریج رشد می‌کند ولی سر جای رشد خودش باقی می‌ماند. وقتی در فضایی مانده باشیم بادوام هستیم اما وقتی حرکت می‌کنیم و این حرکت باید دوام دارد ماندگار است. رشد و توسعه به ویژه رشد می‌توانند مسیرهای متفاوتی داشته باشند. اولین مسیر یک برنامه رشد یا توسعه برنامه مستقیم است. توسعه با مقیاس‌های خاص خود قابل اندازه‌گیری است ولی رشد به صورت دقیق با معیارهای آماری قابل اندازه‌گیری است. توسعه بحث کیفی دارد. ابزارهای اندازه‌گیری‌اش هم متفاوت است. مثلاً کیفیت آموزش را چگونه می‌توان اندازه‌گیری کرد؟ درست است که شاخص‌هایی وجود دارد ولی آن طور که رشد را اندازه می‌گیرند نمی‌توان کیفیت آموزش را اندازه‌گیری کرد. یکی از برنامه‌های اقتصادی چند سال پیش بالابردن کرامت انسانی بود. این حرف معنایی ندارد. اولاً، این امر در برنامه‌های اقتصادی قرار نمی‌گیرد بلکه در برنامه‌های اجتماعی و سیاسی است مثل وقتی که دولتی بکوشد اعتبار و شئون آن ملت در سطح جهان و داخل افزایش یابد. مهم‌ترین ابزارش هم احترام‌گذاشتن به خود آن مردم و آرایشان است. در مسیر مستقیم اگر محور افقی را زمان بگذاریم محور عمودی متغیر است و به صورت یک خط مستقیم حرکت می‌کند. گاهی نیز منحنی است و این منحنی بالا و پایین می‌رود. اگر این منحنی بالا رود و همان‌جا باقی بماند یعنی یک منحنی لگاریتم نمایی است. گاهی اوقات میان‌بر است. اگر بین مردم و دولت اعتماد متقابل وجود داشته باشد برنامه‌های میان‌بر به لحاظ اجتماعی بهتر متوجه می‌شوند. تئوری میان‌بر (Turnpike Theorem) را قبل از جنگ دوم سامونلسن مطرح کرد. اقتصاد گاهی از مسیرهای میان‌بر می‌رود. اگر مردم صبوری نداشته باشند یا دولت را قبول نداشته باشند یا دولت سابقه فساد داشته باشد و سر مردم کلاه گذاشته باشد قادر به اتخاذ مسیرهای میان‌بر نیست. مسیر میان‌بر یعنی یک یا چند اقتصاد کند شود و یک مسیر دیگر

اندیشه

سخنرانی فریبرز رئیس‌دانا درباره توسعه و موانع آن

خصوصی‌سازی عامل توسعه نیست



تند، مثلاً تشخیص این نکته که سطح دانش فنی پایین از بسیاری جهات رشد اقتصاد را کند می‌کند و حرکت در جهت سرمایه‌گذاری در آموزش. بنابراین اگر انتخاب این مسیرها بخشی از برنامه و خرد توسعه باشد باید فرق گذاشت با وقتی که سقوط واقعی و دگرگونی پیش می‌آید. توسعه می‌تواند توسعه پایدار باشد که با وضع بادوام و ماندگار فرق دارد. توسعه پایدار به این معنی است که در فرایند رشد و توسعه برخی منابع ضایع می‌شود، زیرساخت‌ها مستهلک می‌شود و محیط زیست و طبیعت از بین می‌رود. توسعه پایدار آن است که با سرعتی مناسب و سنجیده منابعی را پیدا کند برای جبران خرابی‌هایی که در محیط زیست ایجاد کرده. برخی به اشتباه فکر می‌کنند که توسعه پایدار یعنی عدم تخریب محیط زیست. اگر بخواهید کارخانه فولاد را گسترش دهید بر منابع اثر می‌گذارد و گاه چاره‌ای نیست جز اینکه جنگل تخریب شود. البته گاه دلیل این تخریب سود کسانی است که درستان دولتی چند سال نرخ رشد تولید ناخالص داخلی ایران مثبت و دورقمی بود. رشد دورقمی برای اقتصادها بسیار کمیاب است. در اقتصادهایی که مدت‌ها رشد ثابتی دارند رسیدن به عدد دورقمی کار دشواری می‌شود. اینکه می‌گویند اکنون رشد چین به شش، هفت درصد رسیده و قبلاً ۱۲٫۱ درصد بود تا حدی طبیع است. عدد ۲۰۰ وقتی ۱۰ درصد رشد کند ۲۰ واحد باید اضافه شود ولی عدد ۱۰۰۰ وقتی می‌خواهد ۱۰ درصد رشد کند ۱۰۰ واحد باید به آن اضافه شود. آن ۲۰ و ۱۰۰ واحد نیروهای متفاوتی را بسیج می‌کنند و به دنبال خودشان می‌کشاند. بنابراین طبیعی است که وقتی سطح اقتصاد بالا می‌آید نرخ رشد اندکی کند شود. این را نباید کاملاً به حساب شکست آن اقتصاد بگذاریم، هرچند مقداری از آن را هم می‌توان به حساب شکست گذاشت و اینکه چین به هدف‌هایش نرسیده.

توسعه بادوام وماندگار (stable state) با وضع ماندگار (steady state) فرق دارد. در وضع بادوام یک پدیده اقتصادی سر جایش باقی می‌ماند. در وضع ماندگار به تدریج رشد می‌کند ولی سر جای رشد خودش باقی می‌ماند. وقتی در فضایی مانده باشیم بادوام هستیم اما وقتی حرکت می‌کنیم و این حرکت باید دوام دارد ماندگار است. رشد و توسعه به ویژه رشد می‌توانند مسیرهای متفاوتی داشته باشند. اولین مسیر یک برنامه رشد یا توسعه برنامه مستقیم است. توسعه با مقیاس‌های خاص خود قابل اندازه‌گیری است ولی رشد به صورت دقیق با معیارهای آماری قابل اندازه‌گیری است. توسعه بحث کیفی دارد. ابزارهای اندازه‌گیری‌اش هم متفاوت است. مثلاً کیفیت آموزش را چگونه می‌توان اندازه‌گیری کرد؟ درست است که شاخص‌هایی وجود دارد ولی آن طور که رشد را اندازه می‌گیرند نمی‌توان کیفیت آموزش را اندازه‌گیری کرد. یکی از برنامه‌های اقتصادی چند سال پیش بالابردن کرامت انسانی بود. این حرف معنایی ندارد. اولاً، این امر در برنامه‌های اقتصادی قرار نمی‌گیرد بلکه در برنامه‌های اجتماعی و سیاسی است مثل وقتی که دولتی بکوشد اعتبار و شئون آن ملت در سطح جهان و داخل افزایش یابد. مهم‌ترین ابزارش هم احترام‌گذاشتن به خود آن مردم و آرایشان است. در مسیر مستقیم اگر محور افقی را زمان بگذاریم محور عمودی متغیر است و به صورت یک خط مستقیم حرکت می‌کند. گاهی نیز منحنی است و این منحنی بالا و پایین می‌رود. اگر این منحنی بالا رود و همان‌جا باقی بماند یعنی یک منحنی لگاریتم نمایی است. گاهی اوقات میان‌بر است. اگر بین مردم و دولت اعتماد متقابل وجود داشته باشد برنامه‌های میان‌بر به لحاظ اجتماعی بهتر متوجه می‌شوند. تئوری میان‌بر (Turnpike Theorem) را قبل از جنگ دوم سامونلسن مطرح کرد. اقتصاد گاهی از مسیرهای میان‌بر می‌رود. اگر مردم صبوری نداشته باشند یا دولت را قبول نداشته باشند یا دولت سابقه فساد داشته باشد و سر مردم کلاه گذاشته باشد قادر به اتخاذ مسیرهای میان‌بر نیست. مسیر میان‌بر یعنی یک یا چند اقتصاد کند شود و یک مسیر دیگر

پس توسعه به معنای توزیع امکانات با غنای اجتماعی است. مجموعه‌ای از امکانات باید وجود داشته باشد از جمله اینکه این امکانات در اختیار چه فرد و کدام گروه اجتماعی است. نظریه‌ای که بر سرمایه‌داری بخش خصوصی مبتنی است و در نطق‌های انتخاباتی هم مرتب تکرار می‌کند و خصوصی‌سازی را عامل نجات‌بخش می‌شناسد دچار بازاریگرایی افراطی است. چرا بخش خصوصی صلاحیت دارد همه منابع را در اختیار بگیرد. آن هم مصنوعی و تحت لوای برنامه‌های خاصه‌ی سازمانی؟ برنامه خصوصی‌سازی اصلاً عامل توسعه نیست. البته اگر دولت جایگزین بخش خصوصی شود لزوماً بهترین کار را نکرده‌ایم. یک دولت ممکن است عملکردی سراپا سودجویانه داشته باشد و در آن فساد ریشه دوانده باشد.

علم‌زدگی و دیدگاه مکانیکی در بخش رشد اقتصادی موجب می‌شود پدیده توسعه رو به فراموشی گذاشته شود. رشد مورد نظر اقتصاددانان بورژوا در واقع مکانیکی است. تو گویی عوامل را کنار هم بگذاریم و به بازار فرصت دهیم و به بخش خصوصی امان دهیم تا هر بلایی می‌خواهد سر طبقه کارگر بیاورد و آنها را به اعتراض‌های بی‌پاسخ بکشاند به این امید که رشد ایجاد می‌کند. رشد بدون زیرساخت‌های اجتماعی نمی‌تواند شکل بگیرد. توسعه پدیده‌ای است کیفی که با روابط بین انسان‌ها و جامعه و منش‌های اجتماعی سروکار دارد. علم‌زدگی و دیدگاه مکانیکی همه پدیده‌ها را تا ثابت می‌گیرد و می‌گوید به فرض اینکه این

اندیشه

سخنرانی فریبرز رئیس‌دانا درباره توسعه و موانع آن

خصوصی‌سازی عامل توسعه نیست

ولی به اطمینان می‌گویم نمی‌شود. مگر نگفتند شمول قانون کار را از کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر حذف کنیم، اشتغال ایجاد می‌شود. آن قانون را حذف کردند و بی‌کاری زیاد شد. اسم خودشان را هم می‌گذارند کارآفرین. بی‌کاری را به نزدیک ۱۹-۲۰ درصد رسانده‌اند و به خود می‌گویند کارآفرین.

پس موانع توسعه کدام‌اند؟ آیا سیاست‌گذاری‌ها غلط است؟ اگر سیاست‌ها را درست کنیم، اوضاع درست می‌شود؟ خیر، شرایط جانبی هم می‌خواهد. عواملی وجود دارد که علیه اجرای سیاست‌های درست قد علم می‌کند. اصلی‌ترین سیاستی که باید درست شود، از بین‌رفتن رانت‌خواری و فساد است. در اینجا کسی که می‌خواهد سیاست‌گذاری‌ها را اصلاح کند، همان کسی است که خود سیاست‌گذاری می‌کند.

آیا موانع نهادی است یا کارکردی؟ من با نهادگرایی اختلاف نظر دارم. فرق نهادگرایان با کارکردگرایان چیست؟ می‌گویند عوامل نهادی باید دگرگون شود که همان عوامل کارکردی است. مگر می‌توان تربیت خانواده‌گسی را دگرگون کرد؟ عوامل نهادی فقط از اعماق تاریخ نمی‌آیند. عوامل بیرون از سیستم امپریالیسم آمریکا است. نهادگرایی که در دانشگاه تدریس می‌کنند، حاضر نیستند این واژه را به کار ببرند؛ بلکه به جای آن می‌گویند استکبار. امپریالیسم یک پدیده است و تاکنون شاهدیم که برای بشریت چه به ارمغان آورده. شاهدیم که در ونزولا چه می‌کند. فردی را رئیس‌جمهور می‌خواند و دولت مادوری را تحت فشار می‌گذارد.

راهکارهای مقابله با موانع

اقتصاد ایران نیاز به عدالت اجتماعی و هدایت منابع در راستای درست دارد. ما با موانع ساختاری مواجهیم؛ از قبیل ساخت طبقاتی در کشور. قدرت سیاسی و اقتصادی می‌تواند در کشوری مثل ایران در اختیار یک لایه اجتماعی باشد که مانع انتقال منابع به فعالیت‌های تولیدی شود. چرا؟ چون فعالیت تولیدی زمان‌بر است. به جای آن منابع به سمت دلالی و بازاریفروشی می‌رود. الان بیش از سه میلیون واحد مسکونی خالی در کشور داریم. ۸۰ درصد آن خانه‌های گران هستند. این در حالی است که بسیاری از جوانان خانه ندارند. باید نحوه توزیع منابع و موانع ساختاری دگرگون شود. دگرگونی ساختاری روشی علمی است؛ یعنی ساختار توزیع درآمد و قدرت باید دگرگون شود. دگرگونی ساختاری اراده‌گرایانه است؛ نه تاریخ‌گرایانه و تسلیه‌مندن به روندهای تاریخی. سپس دگرگونی ساختاری طبقاتی قرار دارد که شرایط تاریخی را به اضافه میزان اراده در چارچوب برنامه و افق آینده‌نگرانه با هم تنظیم می‌کند. اوایل قرن بیستم این رویکرد را رزا لوکزامبورگ در غرب و ولادیمیر ایلیچ لنین در شرق پایه‌گذاری کرده‌اند و پشتوانه آن صف‌آرایی طبقاتی و خردورزی و اراده انقلابی است.

اعتراض (objection) از جوهر عرض به معنای بازکردن و نمایاندن است. اعتراض‌کننده دارای اراده است. در کنار اعتراض نیروی اعتراض‌کننده مطرح می‌شود. سپس به نقد (Criticism) می‌رسیم که جوهره زندگی مدرن است. مدرنیسم به انتقاد به وجود آمد و هیچ پدیده‌ای بدون انتقاد ساخته نمی‌شود. البته انتقاد با عیب‌جویی که معمولاً اتفاق می‌افتد، تفاوت دارد. بحث اصلاح (reform) هم مطرح است. اصلاح مبتنی بر قبول همه ساختار سیاسی حاکمیت است. اصلاح حق دارد بگوید حداقل بنا به فرض اگر یک ساختار سیاسی مانع اصلاحات است، چه باید کرد؟ اصلاح مطالبان ما به این دلیل متوقف شدند که اجازه گسترند اندیشه نمی‌دادند و می‌گفتند این زیاده‌روی یا افراط است. رزا لوکزامبورگ در کتاب «اصلاح یا انقلاب» در واقع از اصلاحات روی برنمی‌گرداند؛ ولی می‌گوید در نظام سرمایه‌داری تا زمانی که تگانه‌های لازم را به ساخت قدرت ندیم، اصلاحات به نتیجه نمی‌رسد. اصلاح یکی از ابزارهای اعتراض و ازموون دولت‌هاست. موانع واقعی توسعه چیست؟ آیا نیروهای اجتماعی بازدارنده‌اند؟ یعنی طبقه‌ای وجود دارد که مانع توسعه همگانی می‌شود؛ چون منافع آن با منافع توده‌های مردم گره نمی‌خورد و هر چه ثروت تلنار می‌کند، چیزی نصیب مردم نمی‌شود؟ آیا ساختار قدرت مانع توسعه است؟ آیا سازوکار رانت و بهره‌کشی و نظام طبقاتی است؟ یا از طرف دیگر خود بازار کار نمی‌کند؟ یا سرمایه‌گذاران دلخورد؟ ابتدا و قبل از هر چیز باید توزیع مشخص شود. تا ساختار توزیع مشخص نشود، نمی‌توانیم به تولید برسیم. باید فقر را از بین ببریم تا توسعه داشته باشیم. مانع اصلی فقر و عقب‌ماندگی است. بهترین نیرویی که می‌تواند آینده را برای خود بسازد، خود مردم است. اگر توزیع مجدد منابع و ثروت به نفع مردم صورت بگیرد، صرف‌نظر از اینکه سرمایه‌گذاری در خدمات رفاهی، آموزش و بهداشت بهترین سرمایه‌گذاری اقتصادی است. اعتراضی را برمی‌انگیزد که پاسخ خود را پیدا کرده است.

سال شانزدهم • شماره ۳۳۶۶ روزنامه شرق

مرد

روایتی از روند رشد علم

● علم را می‌توان به‌طورکلی چیزی منحصربه‌فرد دانست؛ شاید بتوان گفت بهترین روشی است که برای درک جهان و چیزهای موجود در آن فعلاً جادو و فناوری برای درک و تسلط بر جهان به کار رفته است. علم ممکن است به سادگی رصد طلوع خورشید باشد یا چیزی به پیچیدگی شناسایی عنصری جدید. به همین دلیل علم از پهنای بیکران فضا می‌گوید، از ریزترین موجود زنده، از اندام انسان تا تاریخ سیاره‌مان. هزاران سال است که انسان درباره چیزهایی که در اطرافش می‌بیند از خود سؤال‌هایی پرسیده و به پاسخ‌هایی هم رسیده است که در این مدت تغییرات زیادی کرده‌اند. علم نیز از این تغییرات بی‌نصیب نبوده و همواره در حرکت و تغییر است و بر پایه فکرها و کشف‌هایی بنا شده که از نسلی به نسل بعدی منتقل می‌شود. در این میان، یک چیز ثابت است و آن کنج‌کاوی، تصور و هوش کسانی است که به کار علم مشغول بوده و هستند. دانشمندان از سر شگفتی و حیرت شروع کردند به بررسی و آزمایش و محاسبه و گاه به چنان کشف‌های تکان‌دهنده و بهت‌آوری رسیدند که پس از این کشف‌ها آدمیان با دنیای کاملاً جدیدی مواجه شدند. به‌تازگی در این زمینه کتابی به همت نشر نی منتشر شده که داستانی است پرماجرا در خلال زمان و مکان از روزگاران کهن تا به امروز و تا تازه‌ترین دستاوردهایی که انسان معاصر هنوز با آنها درگیر است و در این روایت از زندگی دانشمندانی می‌گوید که برخی نام‌آشنا و برخی ناشناس‌اند. کتاب «تاریخ مختصر علم»، اثر ویلیام باینم، شرحی است به زبانی ساده از میکروسکوپ‌ها و لوله‌های آزمایش آزمایشگاه‌ها نمی‌پردازد، هرچند بیشتر مردم وقتی به علم فکر می‌کنند چنین چیزهایی را تصور می‌کنند. کتاب در چهل فصل تنظیم شده که دامنه بسیار گسترده‌ای دارد؛ از آغاز علم، اعداد، کشف بدن انسان شروع می‌شود با مرکز عالم، برج کج و تلسکوپ و گالیله و یپکن و دکارت، شیمی جدید و نیوتن ادامه می‌یابد و به تاریخ سیاره زمین، درون اتم، رادیواکتیو، اینشتین، مهبانگ و داروهای جدید و در آخر به علم در عصر دیجیتال می‌رسد.

نویسنده در فصل آخر کتاب که شاید به دلیل تازگی موضوع آن جذاب‌تر به نظر برسد از علم در عصر دیجیتال می‌گوید و مدعی است اگرچه ظاهراً کامپیوتر را از فناوری‌های مدرن و متعلق به عصر جدید می‌دانیم، ایده آن خیلی قدیمی است. به روایت باینم در قرن نوزدهم، ریاضی‌دانی بریتانیایی به نام چارلز بابیج یک ماشین محاسبه‌کننده طراحی کرد که می‌توانست برای انجام ترنفذهایی برنامه‌ریزی شود. ماشین بابیج طوری تنظیم شده بود که می‌توانست تا یک میلیون تکتک اعداد را بشمرد و وقتی به یک میلیون رسید به عدد ۱۰۰۰۰۰۰ پیرد. باینم عقبت می‌رود تا قرن هجدهم که در آن هرمان هولریت، ریاضی‌دان آمریکایی، ماشینی الکتریکی اختراع کرد که از کارتهای پانچ‌شده برای تجزیه و تحلیل داده‌ها استفاده می‌کرد. با این حال، باینم نقطه عطف این عصر را دوران جنگ می‌داند که کامپیوترها نیز وارد اهداف نظامی شدند. آنها می‌توانستند محاسبه کنند که گلوله‌های توپ چه مسافتی طی می‌کنند و نقش مهم‌تری در تلاش‌های فوق سری برای رمزگشایی از پیام‌های دشمن ایفا کردند. در واقع مهم‌ترین کارکرد کامپیوترها، یعنی تجزیه و تحلیل رمز پیام‌ها و رمزگشایی، از این دوران آغاز شد. به روایت باینم، سرعت پیشرفت کامپیوترها در دهه ۱۹۷۰ با ابداع روش‌های توالی ژنوم تطبیق یافت. او معتقد است تصادفی نبود که دو رویداد هم‌زمان روی دادند. علم مدرن بدون کامپیوتر مدرن تصویرپذیر نیست. بسیاری از مشکلات بنیادی علم، از طراحی داروهای جدید تا مدل‌سازی تغییر اقلیم، به ماشین‌ها بستگی دارند که در خانه از آنها برای انجام تکالیف، رزرو بلیت و بازی‌های کامپیوتری استفاده می‌کنیم. سیستم‌های کامپیوتری جاسازی‌شده هواپیماها را هدایت می‌کنند، به تصویربرداری در پزشکی کمک می‌رسانند و لباس‌هایمان را می‌شویند. نویسنده بر این باور است که زندگی مردم نیز مانند علم مدرن مبتنی‌بر کامپیوتر است. یکی از مهم‌ترین مسائل که باینم می‌کوشد در این کتاب نشان دهد این است که علم در هر دوره‌ای از تاریخ محصول عصر خودش بوده است. زمان بقرابط با زمان گالیله یا لاوازه‌به فرق داشت. با این حال، علم روزگار ما را قدرتمندتر از تمام روزگاران می‌داند. ولی کامپیوتر همان‌قدر برای دانشمندان و دانش‌جوین خوب است که برای مجرمان. نویسنده تأکید دارد که نه‌فقط به دانشمندان خوب بلکه به شهروندان خوب هم نیاز است، به کسانی که تضمین کنند علم برای زندگی همه‌مان جای بهتری می‌سازد.

تاریخ مختصر علم
ویلیام باینم
ترجمه: ماندانا فرهادیان
ناشر : نی
چاپ اول: ۱۳۹۷
قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان